

هجو تمایز «ادبیات تأمل» با «ادبیات جزم‌گرا»

نوشته و داد حمیدی شریف

پیش در آمد: جناب آقای محمدعلی شاکری یکتا با وزانتی خاص به شرحی از ادبیات جزم‌گرا در دو شماره صد و صد و یک ماهنامه وزین گزارش پرداختند. چارچوب معنایی و کلاسیک بحث نظری ایشان مرا واداشت تا در وجهی دیگر به وصفی نظری بپردازم. واقعیت این‌که، این نگارنده نمی‌داند آیا ایشان قصد به تشریح این وجه از ادبیات انسان دوست تأمل و تأنیس و تأمین را در مقالی دیگر داشته‌اند یا خیر؟ و اگر چنین قصدی بوده است، تمنا دارم تا به آن بپردازند و این قلم رفته را حمل به استقبال از این بحث «جامعه‌شناسی ادبیات» کنند و لاغیر، وگرنه زیندگی ادامه گفت؛ به او و با اوست.

رویکرد سخن ما با موضوع خاصه‌ای است که کمتر به آن پرداخته شده است، شاید نمای برونی آن ادبیات را شامل شود لیکن با این تذکار آقای شاکری یکتا که: «تعریف ادبیات در کلیت مباحث سبک‌شناسی و زیباشناسی کلام می‌گنجد و از گستردگی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است» به وجه زیرمجموعه‌ای مورد گفت‌وگویشان اشارت می‌دهند که در زیرمجموعه؛ آسیب‌شناسی فرهنگی و یا جامعه‌شناسی ادبیات می‌گنجد و مقدم بر این، توضیح دیگری را نیز مرقوم داشته‌اند بدین مضمون که: «ادبیات منتج از تفکر مسالمت جو، صلح‌طلب و معتقد به عدالت اجتماعی، ماهیتی متفاوت با طیف مخالف خود دارد، این تفکر به دلیل پویایی ذهن و حرکت مستمر اندیشه افق‌های تازه‌تری از زندگی... تفاهم و انس را پایه‌ی حل معضلات فکری و عقیدتی خود قرار می‌دهد. انسان فرهیخته و توسعه‌خواه به علت

انباشت مصالح تازه‌ی ذهن و جابه‌جایی آن با مصالح کهن و قدیمی، نمی‌تواند زندگی را در چارچوب بسته‌ی جزمیت و بنیادگرایی تفسیر کند، لذا ابزاری که همیشه، وی را در برخورد و تقابل با دیگران یاری می‌دهد، رنگ و رویی تازه، خلاق و پرتراوت دارد» بدین بابت لزوم شناختی بر بستر جامعه‌شناسی ادبیات از این وجه، که روح و ذات و گه ادبیات انسان دوست را شامل است، احساس می‌شود. که سعی این مقال و این قلم پرداختن به آن است.



خاستگاه اندیشه‌ورزی ادبیات:

آحاد انسانی هر جامعه‌ای، چه محدود به جهات جغرافیایی و چه محصور در شرایط اقلیمی و فرهنگی و اجتماعی در شرح کامیابی و ناکامی‌های خود و تأمین نیازهای روحی و احساسی، همچنین به منظور دستیابی به «فهم» و «آگاهی» به شناختی

از «طبیعت»، «جامعه»، «تاریخ»، «خود» و «انسان» و روابط با «محیط» نیازمندند که رفع این نیاز و چگونگی حصول، خاستگاه و خیزش‌گاه آثار ذوقی، فکری و هنری بوده و هست.

از همین منظر؛ تمامت آحاد انسانی؛ تعلقات خاطر و آمال‌های مشابهی دارند، خواست آنان در اخلاق، آزادی، حقوق فردی و اجتماعی، رفاه و آسایش و امنیت، عشق‌ورزی و کمال‌جویی، به هر نقطه جغرافیایی که زیست کنند، یکی است و اگر تفاوتی در نوع و شکل آنها به نظر می‌رسد، که این

تفاوت وجودی جدی و واقعی است، بسته به درجه آگاهی و بُردارهای موقعیتی و شرایط زیستی و اجتماعی قرار و تعلق داشتن افراد می‌باشد لیکن در نفس و ماهیت آن آمال و چرایی بود و وجود آن خواستها و آرزوها، تفاوت و غرابتی نیست.

به عنوان مثال: مجموعه جماعات انسانی، خواهان رفاه و آزادی‌اند اما یک شهروند، در جامعیت گرسنگی زده آفریقا، از رفاه، نان را طلب می‌کند و در جامعیت با مصرف‌انبوه آمریکای شمالی و اروپای شمالی و غربی، از رفاه، کلاسه‌های

کمال یافته‌تری مطالبه است، اینان درجات بالاتری از عدالت و آزادی و آزادگی در منش فردی را طالبند.

شاید فلسفه پس پشت این جمله که هنر را منشأ واحدی است، همین باشد که نیازهای بنیانی و اساسی آحاد انسانی که منبع خلاقیت‌آوری و سوژه

گفتاری و فکری هنرمندان و نویسندگان و فکوران در جهان تفکر است؛ یکی است و طبعاً نقش آثار فکری و ذوقی و هنری در قالب گونه‌گونی که برای بازتاب اندیشه به کار برده می‌شود با یک همسانی مترادف می‌گردد که آن چیزی نیست جز پاسخ‌دهی به همان نیاز مشترک جماعات و آحاد انسانی.

ترسیم‌میزی در این رابطه حایز اهمیت است و آن این‌که به دلیل وجود این مشابهات آمالی نمی‌توان این انتظار را داشت که تمامت فرهنگ‌ها و باورها باید در یک هم‌آرایی به سر برند، اساساً در بنیان‌های نظری علوم انسانی تفاوت آراء و نظر و شخصیت افراد به کثرت تفاوت رخساره ظاهری و موقعیتی اجتماعی - فرهنگی آنان پذیرفتنی است و رابطه فرهنگ‌ها با هم، براساس تفاهم و رعایت جوانب تفاوت در باورها امکان‌پذیر است^(۱) و اگر برای تقارب و تقارن و نزدیکی فرهنگ‌ها به هم، انتظار به حقی وجود دارد، طبعاً بر بنیان همین همسانی در آمال‌ها و آرزوها و خواسته‌های انسانی است.

مبانی اندیشه‌ورزی در ادبیات:

«در عرصه جامعه‌شناسی، آفریده‌های ذهن، همه نظرگاه‌ها، تأثیر زندگی اجتماعی بر آفرینش ادبی را می‌پذیرند^(۲)». از این روی ادبیات با نحوه زندگی ما ارتباط تام دارد و به زبانی، خود ناشی از آن است، لذا چنانچه ادبیات در مضامین اجتماعی و جامعه‌شناسانه خود از پشتوانه فلسفی به عنوان یکی از مبانی اندیشه‌ورزی برخوردار نباشد، در تحلیل ستاد و داد و چستی‌یابی و چرایی‌جویی پدیده‌ها و شناخت علل، ناتوان خواهد ماند.

ادبیات تأمل و تأنیس و تأمین (که من بعد ادبیات تأمل‌اش خواهیم گفت) نمی‌تواند از زیرگذر نشانه‌های اجتماعی خالی و تهی بگذرد و به عکس ادبیات جزم‌گرا که تمامیت نشانه‌های اجتماعی را از این‌که «بار» و «وزن» داشته باشند تهی می‌گرداند، ادبیات تأمل به سازندگان وزنه‌های زندگی از بانی و منظر بودن، هستن و تأسیس و

تألیف و شدن می‌نگرد.

این نگرش که بیان نوعی سالم در جس و دیدن انسان‌ها و روابط و جایگاه‌های مقام بودن و مقاصد شدن است، خود، به عنوان زیرمجموعه از جهان‌نگری ادبیات محسوب می‌شود که دارای بُن‌مایه و خمیرمایه فلسفی است.

«ادبیات تأمل» به

اتکاء مبانی فلسفی

اندیشه‌ورزی است

که به برداشتی

فراگیر از انسان،

جهان و رابطه

هستی دست

می‌یازد

ادبیات تأمل به اتکاء همین مبانی فلسفی اندیشه‌ورزی است که به برداشتی فراگیر از انسان، جهان و رابطه دست می‌یازد. این ادبیات چه در ذات معنایی و چه در صورت و فورم خود، شناخت روشنی از پدیده‌ها و عوامل اجتماعی به دست می‌دهد؛ عرصه‌های اندیشه‌ورزی در آن دارای جهاتی روشن بر مسایل اساسی زنا-گیست و از همین نقطه است که تفاوت کارآیی و وظیفه آن در مقایسه با ادبیات جزم‌گرا نشان داده می‌شود.

وجود بنیانی فکری و فلسفی در فضای تنفسی ادبیات تأمل، جامه تعقلی به تن آن می‌کند تا نسبت به پدیده‌های نوین و نوع برخورد با آثار گذشته، راه کار مناسبی بر شناخت، تحلیل و کاربری اتخاذ گرداند و از بلا تکلیفی چه بودن و به زبانی دیگر از یک بی‌هویتی خلاصی دهد.

نقش کاربردی بُن‌مایه‌های فلسفی در ادبیات تأمل

آثار ماندگار ادبیات سوازی پاره‌ای از خصوصیات ویژه و سرآمد در متن و معنا، در یک آرایه‌شناسی اولیه برخوردار از دو خصیصه عمده «نگاه فلسفی» و «جنبه‌های ذوق و زیبایی» که در مقوله زیبایی‌شناسی در زیبایی‌شناختی بررسی می‌گردند، هستند و آثار گذرا و مقطعی و فصلی از این دو خصیصه تهی می‌باشند.

نگاه فلسفی ناشی از متن و معنا، استقامت و وزن و سبک و وقار می‌بخشاند و روح جنبه‌های زیبایی آن، به آن لطف و جذابیت و جوری و سختی می‌دهد.

اگر حافظ و فردوسی و تاگور و گوته اندیشه‌اشان هم کاسه زمان و زبان دوره‌هاست، علت چیزی نیست جز تراوش بُن‌مایه‌های فلسفی و زیبایی‌داری.

دقتی در اینجا لازم به جاری شدن است و آن این نکته که منظور از وجود جوهر و بُن‌مایه فلسفی، رخنه نوعیتی جهان‌بینی و نحله‌ای بیش از فلسفی با عنوان مکتبی در اندیشیدن فلسفی در دل ادبیات نیست بدین معنا که ناشر و ناشی از حضوری فلسفی و برخاسته شده از بنیانهای اصول و معارف کلامی و زبانی آن باشد، چه، در این صورت، این‌گونه ادبیات نمی‌تواند ادعایی بر ادبیات بودن داشته باشد، این می‌تواند صرفاً مدعی وجود اصالتی در تعهد خود به بینش، جریان و جهان‌بینی خاصه‌ای باشد و این وجه با آنچه که ادبیات تأمل‌اش می‌نامیم مغایر است.

یک بستگی‌ای این چنین، ادبیات را از روحیه استقلال و فردیت و معنایی و موضوعی براساس ساختار ذاتی خود تهی می‌گرداند و به آن جزمیت و دگم‌اندیشی هدیه می‌دهد. ادبیات نمی‌تواند تابع و بازتاب محض و صرف جریانات و بازتاب ادبی تجدل‌های موضوعی روزانه باشد، چنانچه بخواهد در مقولات خاص اجتماعی، سیاسی، فلسفی و فکری قلم بزند، که می‌تواند؛ باید در نظر داشته باشد که کلام و زبان آن، با کلام و زبان یک مقاله و یک

در آمده‌اند؟ آیا ضمانت‌های اجرایی و قانونی و نهادهای‌ای به پشتوانه شعارهای رفاه و آزادی و دفاع از آن مضامین، بنیان یافته‌اند؟

بر جهات تأمین این خواست، زبان ادبیات تأمل در پی آن است تا به یک وضعیت آرمانی در رشد توانایی‌های ارتباطی دست یازد و بدین سان از زبان خشونت که زبان شی‌ای پنداری و بی‌مقدار نگری به روابط عالی انسانی در پیوند با انسان و طبیعت و جامعه و فرهنگ و تاریخ است، دوری بگیرند.

ادبیات تأمل در پی شناسایی زبان‌های رابطه است چون می‌داند؛ جهان اندیشه و عمل به ارتباط زنده است و صداقت در اندیشه در پیوند با عمل خود را می‌نمایاند.

ادبیات تأمل سعی دارد تا وفق کمال‌یابی جسمانی و روانی آدمی، به کمال‌یابی شخصیت و «وجود» و «ظرفیت» او بیفزاید و این جز از طریق ارتقاء سطح رابطه امکان‌پذیر نیست. ادبیات تأمل می‌داند که در جهان معاصر یکی از عمده دل‌مشغولی‌های آن، پرداختن به بزرگی و وجاهات قانونی و آزادی و رفاه و عدالت و آسایش برای آدمی است.

ادبیات تأمل به عین و به ذهن می‌بیند که فرد آدمی در مقابل بلندی و رفعت دولتها، انحصارات، قوانین عمومی ناظر بر رفتار او، سرمایه‌های پولی و مالی و تسلط صنعت و تکنولوژی، بسیار کوتاه و بی‌شکوه و شوکت است از این روی، محور اصلی اندیشه‌مندی و اندیشه‌ورزی خود را بر وجه حضور پر قدرت و پرمهابت «انسان» و محوریت سازمان یافته او قرار می‌دهد و می‌کوشد تا امکانات طبیعی و حقه قانونی نهادینه شدن بستر حضور را برای فرد آدمی فراهم آورد.

دانسته است که بی‌حضور و بود نهادها، کانونها، سازمان‌ها و جمعیت‌ها و احزاب مردمی بستر حضور فرد و فردیت و شخصیت، فراهم نیست. به سابقه طولانی در دسترس از متن و معنای ادبیات تأمل، این جدیت و تلاش را در روند دموکراسی و لیبرالیسم شاهدیم و آنچه را که در توسعه‌یابی

ادبیات نمی‌تواند تابع و بازتاب محض و صرف جریانات، و بازتاب ادبی جدلهای موضوعی روزانه باشد

این ادبیات می‌داند که ناشی از خلاق بودن مقام آدمی است که خلاقیت نسبت به جهان ممکن می‌گردد و آن چه را که تظاهرات فردی با عناوینی رفتاری‌ای چون اراده، منطق، قانون، زیبایی‌شناسی، زیبایی‌دانی و زیبایی آری و آزادی و آزادی می‌نامیم، به امکان وجود آن، می‌تواند به منصف ظهور رسانده شود.

بی‌دلیلی نیست اگر آقای شاکری یکتا، می‌نویسد که: «مدنیت امروز جز با گسترش روابط مبتنی بر تفاهم و انس، قادر به ایفای نقش تاریخی خود نخواهد بود، اشاعه خشونت‌های اجتماعی، دقیقاً نشانه‌ی زیرپا گذاشتن همین اصل است یعنی فقدان فرهنگ مؤانست و تفاهم» و بر همین تشخیص درست و به عین است که ادبیات تأمل را کوششی است تا در عصر ما، مفاهیمی چون معنا، آزادی، هویت فردی و جمعی و فردیت و گانگی‌یابی را با مضامین مادی و ملموس و عینی پیوند دهد.

هدفی که از پیوند فوق دنبال می‌شود این است تا براساس آن بتوان به این مهم دسترسی یافت که آیا شعارها (مضامین ذهنی) در اجرای عدالت، تأمین رفاه و آزادی و آسایش به چه صورتی و با چه درجه‌ای به مرحله عمل (مضامین عینی)

تحلیل، کاملاً متفاوت است.

وجود بن‌مایه فلسفی و آرایه‌های زیبایی و ذوق‌آوری در کلام و زبان ادبیات که به آن مایه تأمل می‌دهد همین است که ناشی از آن، مرزهای فی‌مابین با ادبیات فرمایشی، ادبیات جزم‌گرا، ادبیات حزبی، ادبیات آمرانه و دستوری مشخص می‌شوند و پرهیز لازم از پرورش ساختهای یکسونگرانه و رأی و نظرهای غیرادبی صورت می‌پذیرد.

بن‌مایه فلسفی اندیشه‌ورزی و شناخت‌آوری در کنار زیبایی متن، حضور قاعده‌مندی خاصه‌ای به کار ادبیات است از این روی ادبیات تأمل، خود را تابع و بازتاب‌کننده محض یک‌گونه نگارش، یک وجه دیدن و بر یک محور چرخیدن نمی‌بیند.

ادبیات تأمل با به کارگیری بن‌مایه‌های فلسفی اندیشه‌ورزی از یک جنبه‌نگری دوری دارد و اگر در پیوند با واقعیات، قدم و قلم می‌زند، در وهله اول، استقلال خود را از گرایش صرف محفوظ داشته و آن چه را که هست، با تمامت زشتی‌ها و زیبایی‌ها، ارزش‌ها و ضدارزش‌ها، عشق‌ها و نفرت‌ها به تصویر می‌کشاند.

بر مبنای فوق است که ادبیات تأمل، هیچ چیزی را با کفه «من» نمی‌سنجد، خود را ناظر بلامنازع بر هرگونه قانون نمی‌داند، شاهین ترازوی عدالتش، میزان سنج دوکفه است و آزادی هستن و بودن و شدن دیگران را از سایه روشن منظر نگاه خود ترسیم نمی‌کند و به سیاق ادبیات جزم‌گرا و ادبیات حزبی، بستربودش، برزخ‌زیست غیراز خود، نیست.

خواست و اهداف ادبیات تأمل

ادبیات تأمل از یک خاستگاه منطقی می‌داند که تمامیت عناصر خلاقیت‌زای اجتماعی از زمانه و تاریخ و انسان و جامعه برگرفته شده‌اند، خوبی و بدی آنها، گرایش‌ات مثبت و منفی آنان، محصول و معلول است؛ پس، به غنی ساختن آن دسته از مضامین می‌کوشد که به وقار، بزرگی و بلوغ انسان کمک کند. به طبیعت و زندگی می‌پردازد و می‌کوشد تا نشان دهد، واقعیت می‌تواند تحول‌پذیری داشته باشد و آدمی می‌تواند و باید که فعال و خلاق باشد.

سیاسی مورد وقع و توجه می‌داریم، تأکید پراصرار بر شکل‌یابی و شکل‌گیری سازمان‌های مردمی است، چراکه جز این طریق، بزرگی و بلوغ و وقار آدمی تأمین نخواهد شد و جز با تأمین آزادی و آزادی و رفاه، روحیات خلاق و مستعد به خلاقیتی و بروز استعدادی، نخواهند رسید!

احساسات طبیعی و زنده ادبیات تأمل

تاریخ ادبیات جهان، چیزی جز رشد قابلیت‌های فعال و تحول بخش انسان را به یمن و در پناه آزادی به ما نشان نمی‌دهد و این تاریخ می‌گوید که با به شرح و بسط کشاندن ماهیت درونی پدیده‌ها و رویدادها که ناشی از رشد قابلیت‌های آدمی بر بستر آزادی است، چگونه از میرندگی، انحراف و کژی در زندگی بازاری شده است و چگونه آرمان‌های رفیع انسانی جامه عینیت به تن کرده‌اند. این ظرایف، روح فلسفی فرهنگ و ادبیات تأمل را می‌نمایاند، ماهیتی که ادبیات جزم‌گرا از آن به دور است.

آغازگاه شکل‌یابی یک «ادراک» منطقی وجود حسی سالم از محیط پیرامونی است؛ این حس سالم محصول تجربه یک فرد و پرداخته اذهان منفرد نیست بلکه ناشی از یک پویای اجتماعی و تلاش جمعی است و اختلاف در نوع نگاه ادبیات تهدید و ادبیات تأمل در همین نگاه ساختاری است که هر یک «زمانه» و «تاریخ» و «انسان» را چه و چگونه می‌بینند و چطور تفسیر می‌کنند.

ادبیات تهدید از منظر «من»: قدرت، آزادی، قانون و حتی حکمت و فلسفه را تحلیل می‌کند و ادبیات تأمل با ارزشمندی فرد به ابعاد جامعه و جمعیت و اعتبار و شخصیت فردی می‌پردازد، نگاه ساختاری آن قائم به اعتبارات هم‌پسته فرد و جامعه است. در آن، این «من» خود اوست و در این، این «من»، فرد به مفهوم عام خود است.

ادبیات تأمل هرچند که هنرمند را تنها وجه

تولید آثار فکری و ذوقی و هنری نمی‌داند و معتقد است که کلیت عناصر خلاقیت‌زا از زمانه و زمان و تاریخ و انسان اخذ شده‌اند، لیکن هنرمند را جمع‌دار و مفسر و دگرگون‌کننده «زندگی» می‌داند و بین «اندیشه شناختی» و «زیبایی شناختی» از زندگی، طبیعت و انسان تضادی را به کار او ملاحظه نمی‌دارد؛ از این رو با نگاه از منظر تحول به انسان و زندگی، هستی را با احساسی سرشار از عشق، منطقاً عشق می‌ورزد.

این ادبیات به داشتن برداشتی خاص از جهان، که به تعریف خاصی از ادبیات به انجامد، مایل نیست، تمایل او متکی به وجود احساساتی طبیعی که به طبیعت انسان نزدیک است و طبیعت زندگی را می‌داند، آن است که با آرایه آگاهی، انسان را بر نقایص خود پیروز گرداند و بر بدی‌ها و قوای کور طبیعت فایق آورد، ذات طبیعی خود را بشناسد و آزادانه آن را کمال ببخشد.

ادبیات، کوششی است بر جستجوی حقیقت و تلاشی است بر شرح واقعیت.

«حساسیت مخاطبان خود را با رازپردازی و شیفتگی آفرینی تیز می‌کند تا به مدد آن تیزی آفرینی فهم قوای طبیعی و فکر و عمل ما را ارتقاء دهد و ظرفیت‌ها را فزونی دهد»^(۳) کنجکاوی ما را برانگیزاند و به ایجاد علاقه و رابطه بین ما و طبیعت و دیگران به انجامد.

پویای جهان معاصر، بی‌هیچ‌گونه شکی بر قواعدی هدفمند است، گریز و فرار از آن بحث خاص دیگری است، اما در یک ملاحظه اولیه، مشاهده می‌شود که تمامت ره آوردهای فکری، عملی و تکنولوژیکی همه بستری برای جریان یافتن این پویای است. این در ذات طبیعی و احساسات زنده طبیعت است.

ابعاد مادی این بستر، هرچند به حدود و ثغور «دهکده» ای می‌ماند لیکن ساختار معنوی برخاسته از آن با تمامت کثرت‌گرایی و با شدیدترین نوع

تکثیر اندیشی‌اش، از وجود «احساسات» مشترک و «شناخت»‌های جور از «انسان» و «طبیعت» و «جامعه» و علم و دانش و تاریخ سخن می‌گوید. احساسات و شناخت‌های جوری که دغدغه موضوعیت آن؛ انسان و اعتبار و ارزش او است.

ادبیات، کوششی است بر جستجوی حقیقت و تلاشی است بر شرح واقعیت

تجربه این ادبیات تأمل که اعتبار تولیدات آن بسته به درجه اعتباری است که برای انسان قایل است، سخن کوتاهی نیست، گنه و ذات رسالت انبیاء معظم و مساعی اندیشمندان اجتماعی، رُخساری جز آرایش رُخساره انسانی و مقام آزادی و انسانیت به زیندگی‌ها ندارد و گفتمان ادبیات تأمل چیزی جز این نیست؛ جدأ پاشش داریم.



(۱) اشاره به معنی، تمرین مدارا، محمد مختاری ص ۱۹۶

(۲) لوسین گلدمن، جامعه، فرهنگ، ادبیات، ترجمه و گزیده محمدجعفر پوینده صفحه ۲۴۹، نشر چشمه.

(۳) اشاره به معنی به جز «رازپردازی و شیفتگی آفرینی» از «براین مکی» در «مردان اندیشه» ترجمه عزت‌الله فولادوند صفحه ۶-۴۲۵ نشر طرح نو